

فهرست

یادداشت مترجم بر چاپ سوم	هفت
سخن مترجم	نه
نشانه‌ها و اختصارات	هجده
مقدمه	۱
حسیات استعلائی	۱۵
تحلیل استعلائی	۳۱
استنتاج متافیزیکی	۳۱
استنتاج استعلائی	۴۸
شاکله‌سازی	۶۱
نظام کلیه اصول فاهمه محض	۷۱
اصول موضوعه تفکر تجربی	۸۸
رد ایده آلیسم از جانب کانت	۹۲
پدیدارها و ذوات معقول	۹۴
ممارات مفاهیم رویت	۹۶
بی‌نوشت مترجم	۱۰۳
جدل استعلائی	۱۰۷
توهم استعلائی	۱۰۷

۱۱۳	مغالطات عقل محض
۱۲۳	تعارضات عقل محض
۱۴۳	ایده آل عقل محض
۱۵۷	خاتمه و نتیجه
۱۶۱	واژه‌نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادداشت مترجم بر چاپ سوم

با گذشت یازده سال از چاپ اول و نه سال از چاپ دوم ترجمه کتاب نظریه معرفت در فلسفه کانت، اکنون چاپ سوم این کتاب به همت انتشارات هرمس در دسترس استادان و دانشجویان فلسفه و علاقه‌مندان به فلسفه کانت قرار می‌گیرد. استقبال اهل فلسفه از این کتاب برای مترجم موجب خوشوقتی است و نشانه آن است که بیان ساده و صحیح و جذاب «یوستوس هارتناک» توانسته است مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود و در حد خود نیاز اهل علم را برآورده سازد.

غلامعلی حداد عادل

تهران - شهریور ماه هشتاد و هفت

سخن مترجم

فلسفه اروپایی با ظهور رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶) به راه جدیدی قدم نهاد. دکارت ذهن و عین را به نحو دقیق و قطعی از یکدیگر تفکیک کرد و آن دورا دو جوهر بکلی متفاوت و متمایز دانست. در حقیقت در فلسفه او آنچه طبیعی می‌نمود و درکش آسان بود تمایز و «دوگانگی» ذهن و عالم خارج بود، و آنچه محتاج تبیین و توضیح می‌ماند ارتباط این دو جوهر دوگانه با یکدیگر بود. پیداست که اگر در یک مکتب فلسفی درک ارتباط ذهن با عالم خارج دشوار شود، مسئله شناسایی یا بحث معرفت آدمی نسبت به عالم خارج، که مستلزم فرض ارتباط میان ذهن و عین و به یک معنی مقتضی نوعی یگانگی میان این دوست، به مسئله‌ای لاینحل و گرهی کور مبدل می‌شود.

چنین بود که پس از دکارت، با اینکه در حوزه‌های فلسفی نوعی توجه و خودآگاهی نسبت به دوگانگی عالم ذهن و عالم واقع عمومیت و رسوخ یافته بود، مهمترین اشتغال خاطر فیلسوفان این شد که ارتباط میان این دو قلمرو تبیین و توجیه شود و چگونگی تأثیر عالم خارج در ذهن توضیح داده شود و آشکار گردد که چگونه می‌توان به مطابقت معرفتی که آدمی بالنسبه به عالم خارج در ذهن خود دارد، با متعلقات آن معرفت که همان اعیان و اشیاء و مفاهیم و نسب حاکم بر روابط آنهاست، معتقد بود.

دکارت خود معترف بود که لااقل بخشی از تصورات ما، در اثر تأثیر عالم خارج در اندامهای حسی و از طریق تجربه حسی عارض و عاید می‌شود؛ هرچند که خود نمی‌توانست بر پایه اصول فلسفه خویش از این گونه تأثیر و این بخش از تصورات

ذهنی تبیین درستی به دست دهد. اما فیلسوفانی مانند لایب‌نیس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) و اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) و مالبرانش (۱۷۱۵-۱۶۳۸) که پس از او و به پیروی از او به «عقلی‌مذهبان» موسوم شدند، برای آنکه منطقی‌تر به اصول مذهب مختار خود، که همان اصول عام و اولیه دکارت بود وفادار بمانند، ناچار به قبول این فرض شدند که عالم خارج در عالم ذهن تأثیری ندارد. از این سه، لایب‌نیس به نظریه «هماهنگی پیشین‌بنیاد» معتقد شد و اسپینوزا به «توازی عالم اذهان و عالم اعیان» و مالبرانش به نظریه «رؤیت فی‌الله».

در مقابل عقلی‌مذهبان، فیلسوفان تجربی‌مذهب صف بستند که غالباً انگلیسی بودند. اینان ذهن را یک لوح صافی می‌دانستند که صرفاً بر اثر تأثیر مؤثرات خارجی و از طریق حواس صاحب‌صور ادراکی می‌شود و به هیچ‌روی از پیش خود و مقدم بر تجربه صاحب «تصورات فطری»، چنان‌که دکارت می‌پنداشت، نیست. در مذهب تجربی، راهی که با جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) آغاز شده بود و با جرج بارکلی (۱۷۵۳-۱۶۸۵) به نتایجی غریب انجامیده بود با دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) به نهایت رسید و به شکاکیت منجر شد.

به همان اندازه که نفی ارتباط و تأثیر عالم خارج بر ذهن آدمی از جانب عقلی‌مذهبان شگفت‌آور و غیرمتعارف بود، نتایج به دست آمده از فلسفه «تجربی‌مذهبان» نیز عجیب و دور از انتظار بود. در این مذهب فلسفی، مفاهیم کلی و ضروری و مفاهیم انتزاعی و امتهات معانی فلسفی از قبیل جوهر و علیت و کاشفیت مدرکات ذهنی از عالم خارج و نسب و روابط میان اشیاء و خلاصه هر آنچه از طریق صرف تأثیر اشیاء در اندامهای حسی قابل تبیین و تفسیر نبود بی‌اعتبار و ناموجه قلمداد می‌شد و شکاکیت، که دوهزار سال پیش با مساعی آبای حکمت غرب، یعنی سقراط و افلاطون و ارسطو، دفع و دفن شده بود دوباره و این بار مجهزتر از گذشته سربرمی‌آورد و مبارز می‌طلبید.

در چنین اوضاع و احوالی بود که ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) قدم به عرصه تفکر فلسفی نهاد. او از یک سو سخت تحت تأثیر هیوم قرار داشت، چنان‌که می‌گفت: «من آشکارا اذعان می‌کنم که این هشدار دیوید هیوم بود که نخستین بار،

سالها پیش مرا از خواب جزمی مذهبان بیدار کرد و به پژوهشهای من در قلمرو فلسفه نظری جهت دیگری بخشید^۱ و از سوی دیگر نمی توانست بپذیرد که شناسایی آدمی یکسره قابل تأویل و تقلیل به تجربه حسی است و بلکه معتقد بود که: «در اینکه همه شناخت با تجربه حسی آغاز می شود هیچ شک نیست، اما هرچند همه شناخت ما با تجربه آغاز می شود، از اینجا لازم نمی آید که شناخت یکسره از تجربه ناشی شود...»^۲

کانت برای ارتباط با عالم خارج و عالم واقع و نیل به معرفت، دریچه دیگری جز تجربه حسی نمی شناسد و راهی دیگر نمی داند، اما در عین حال جداً معتقد است که در معرفت ما عناصر و مفاهیمی وجود دارد که نمی توان آنها را یکسره ناشی از تجربه دانست و اینها همان مفاهیمی است که انکارشان مؤدی به شکاکیت می شود؛ شکاکیتی که کانت در جنب پیشرفتهایی که بر اثر ظهور فیزیک نیوتونی نصیب علوم تجربی و ریاضی شده، به سختی از تسلیم به آن ابا دارد و آن را مایه سرافکنندگی می داند.

او، به رغم هیوم، معتقد است که بدون معانی و مفاهیم کلی و ضروری، تفکر فلسفی و اصولاً تفکر ممکن نیست و مهمتر از آن اینکه ما هم اکنون واجد احکام و قضایایی هستیم ضروری که دارای اعتبار کلی اند و با اندکی تأمل می توان باور ذهن را به چنین قضایایی، در عرصه ریاضیات محض و طبیعیات محض، تصدیق کرد.

کانت می خواهد بدون عدول از مبانی تجربی هیوم و بدون تمسک به راههای دیگری بجز تجربه حسی (از قبیل شهود عقلی و غیره) برای نیل به معرفت، وجود معانی و مفاهیم و قضایای کلی و ضروری را در ذهن تبیین و توجیه کند. این است آن وظیفه مهمی که وی در عالم فلسفه بر عهده گرفته است.

حال که برای آگاهی از عالم خارج راهی بجز تجربه حسی وجود ندارد و حال که ما ناگزیر و ناچار از تصدیق معانی و احکامی کلی و ضروری هستیم که بدون آنها شناخت قوام و دوام نخواهد داشت، کانت پیشنهاد می کند این معانی و مفاهیمی را که در ذهن داریم و به آنها باور داریم و از آن باورگریز و گزیری هم نداریم به خود

۱. تمهیدات، مقدمه، II. ۲. نقد عقل محض، (ب ۱).

ذهن نسبت دهیم و ساختار آن محسوب کنیم و از جمله اموری بدانیم که ذهن از پیش خود در هر معرفتی آنها را وارد می‌سازد. او در حقیقت معرفت و شناسایی را محصول مشترک ذهن و نفس الامر اشیاء می‌داند. ذهن آنچه را به صورت تأثرات و انطباعات حسی دریافت می‌کند «ماده» ی شناسایی قرار می‌دهد و بر آن «ماده» از جانب خود و به اقتضای ساختار معرفتی خود، «صورتی» می‌پوشاند که همان معانی و مفاهیم کلی و ضروری است. به این ترتیب کانت در حصول معرفت، در ذهن آدمی به عناصری «پیشینی» و مقدم بر تجربه (a priori) قائل می‌شود، و معتقد است که این همه نگرانی و سرگردانی که عقلی‌مذهبان و تجربی‌مذهبان بدان دچار گشته‌اند از آن بوده است که آنچه را که خود داشته‌اند از بیگانه طلب می‌کرده‌اند.

کانت در فلسفه خود در دو ساحت «حساسیت» و «فاهمه» معتقد به وجود عناصری پیشینی در ذهن می‌شود. در «حساسیت»، «زمان» و «مکان» را عناصر پیشینی ذهن می‌داند که چونان تار و پودی در انسجام نسج معرفت آدمی دخیل و مؤثرند و در «فاهمه» به دوازده مفهوم محض و غیرتجربی پیشینی از قبیل «وحدت» و «کثرت» و «جوهر» و «علیت» و «وجود» و «وجوب» قائل می‌شود که مقوم کلی‌ترین و عمومی‌ترین قالبهای فکر آدمی در مواجهه با عالم خارج‌اند.

از این راه‌حل که کانت برای گشودن گره معضل معرفت به دست می‌دهد دو نتیجه مهم و خطیر حاصل می‌شود: نخست اینکه آنچه ما می‌شناسیم و آنچه ذهن ما به ما می‌شناساند، با آنچه در نفس الامر به نحو مستقل از ذهن و شناخت ما وجود دارد، متفاوت است. ما اشیاء را چنان که بر ما پدیدار (phenomenon) شده‌اند می‌شناسیم نه آنچه‌ان که فی‌نفسه وجود دارند (noumenon) و دست ما از نیل به حاق و کنه اشیاء، چنان که هستند، کوتاه است.

نتیجه دیگر و مهمتر این است که هر آنچه پذیرای این عناصر پیشینی ذهنی ما نشود و زمانی و مکانی نباشد، اصولاً از دایره معرفت معتبر و صحیح ما بیرون می‌ماند. این گونه امور، اگر وجود داشته باشند، همانند ماهیانی هستند که در تور ذهن ما، که تار و پودی از زمان و مکان دارد و طرح و نقشه‌ای از مفاهیم دوازده‌گانه فاهمه، نمی‌گنجند. بنابراین ما را امکان معرفت به حقایقی از قبیل «خدا» و «نفس»

و «اختیار» نیست، زیرا اینها حقایق مجردند و ذهن ما که تخته‌بند زمان و مکان است برای شناخت این حقایق، به رغم عطش و اشتیاقی که دارد، ابزار و وسیله‌ای ندارد. اگر مابعدالطبیعه را به معنی شناخت حقایق ماورای طبیعت بدانیم، باید بگوییم کانت مابعدالطبیعه را ناممکن و ممتنع می‌داند. اما اگر مابعدالطبیعه را به معنی کلی‌ترین و عمومی‌ترین احکام ذهن در نیل به معرفت بدانیم، احکامی که با تجربه حسی تبیین نمی‌شوند بلکه تجربه حسی را تبیین می‌کنند، در آن صورت باید بگوییم که کانت مابعدالطبیعه را البته ممکن می‌داند، لکن مابعدالطبیعه او مابعدالطبیعه‌ای است که فقط پشتوانه معرفت نسبت به عالم طبیعت است نه عالم ماورای طبیعت. البته نفی امکان شناخت وجودات غیرمادی و ماوراءطبیعی در فلسفه کانت به معنی انکار آنها نیست. کانت هرچند در نقد عقل محض خویش، در بیان محدودیت‌های معرفت، باب شناخت این‌گونه حقایق را به روی آدمی مسدود می‌داند؛ در کتاب دیگر خود، یعنی در نقد عقل عملی، از طریق وجدان اخلاقی و احساس تکلیف نسبت به آنچه خیر است، همان معانی را اثبات می‌کند. لکن باید اعتراف کرد که تأثیر منفی او در نقد عقل محض بسی بیشتر از تأثیر مثبت او در نقد عقل عملی بوده است. گویی زمانه آن اندازه که نیوشای آرای او در نقد عقل محض بوده گوش استماع اقوال دینی و اخلاقی او را در نقد عقل عملی نداشته است. به رغم تأثیر و نفوذی که کانت در دو قرن گذشته در فلسفه غربی از خود به جا نهاده است، آراء و استدلال‌های او قابل نقد و نقض موشکافانه و درخور جرح و تعدیل و رد و انتقاد است و این کاری است که بسیاری از شارحان و منتقدان او بدان دست یازیده‌اند. مخالفت با دلایلی که کانت در اثبات مقاصد خود اقامه می‌کند کار دشواری نیست، آنچه دشوار است فراموش کردن او و نادیده انگاشتن و ناشنیده گرفتن پیام اصلی اوست و آن برانگیختن این دغدغه است که ذهن در شناسایی چه نقشی و چه سهمی دارد. آیا صرفاً، همان‌طور که واقع‌گرایان ساده‌اندیش گمان می‌بردند، ذهن آینه‌ای است منفعل که بی‌هیچ دخل و تصرفی هر آنچه را که در مقابل آن قرار می‌گیرد عیناً بی‌کم و کاست نشان می‌دهد یا آنکه برخلاف، فعال است و از خود در شناسایی دخل و تصرف می‌کند و به اقتضای نوع و نحوه این فعالیت و

دخل و تصرف، حوزه عمل و میدان فعالیت او حد و مرزی دارد که فراتر از آن را نمی‌تواند بشناسد. توجه به تأثیری که ذهن از خود در شناسایی به جا می‌نهد و سنجش و ارزیابی توانایی عقل در نیل به معرفت، یعنی همان مفهومی که کانت نام آن را «نقادی» (criticism) نهاده است، میراث ارزشمندی است که از وی باقی مانده و به طور یکسان به موافقان و مخالفان او رسیده است.

در کشور ما که فلسفه سنتی دیرینه دارد، می‌توان فلسفه کانت را به عنوان عرصه مناسبی برای بحثهای جدی و دقیق و عمیق «فلسفه مقایسه‌ای» (comparative philosophy) انتخاب کرد. مسائلی را که کانت با آنها مواجه بوده و برای حل آنها نظام فلسفه نقادی مفصل خود را ساخته و پرداخته است، می‌توان در مباحثی از فلسفه اسلامی از قبیل معقولات ثانیه، بویژه بحث معقولات ثانیه فلسفی و نیز مباحث مربوط به وجود محمولی و وجود رابط و مباحث علم حضوری مورد بحث و بررسی قرار داد. در این بحثهاست که حکمای مسلمان، مخصوصاً در قرون اخیر، اندیشه‌هایی نفیس و ظریف در باب انواع مفاهیمی که در مواجهه با عالم خارج در ذهن صورت می‌بندد مطرح ساخته‌اند و با تقسیم «معقولات» به معقولات اولیه و ثانیه و تقسیم مجدد معقولات ثانیه به معقولات ثانیه منطقی و فلسفی، در باب نحوه اطلاق و انطباق آنها بر اعیان، قائل به تفصیل شده‌اند. همچنین در بحثهای مربوط به انحاء و اقسام وجود، و از جمله «وجود محمولی» و «وجود رابط» و نیز در مباحث «علم حضوری» است که احساس می‌شود میان مباحث «معرفت‌شناسی» و «هستی‌شناسی» نوعی وابستگی و تلاقی و اتحاد وجود دارد و این همان پیوندی است که فقدان آن در بخش مهمی از فلسفه جدید اروپایی و مخصوصاً در فلسفه کانت، و جریانهای فلسفی تحت تأثیر او، محسوس است.



فلسفه کانت هم‌اکنون در ایران، در همه دانشگاههایی که در آنها رشته فلسفه وجود دارد و نیز در بعضی از مؤسسات آموزش فلسفه در حوزه‌های علمیه، به صورت درسی مستقل تدریس می‌شود و در برنامه آموزشی دوره کارشناسی ارشد

(فوق‌لیسانس) و دکتری فلسفه نیز قرار دارد و در دوره کارشناسی (لیسانس) نیز بخش مهمی از درس تاریخ فلسفه محسوب می‌شود. با آنکه در شرح و توضیح فلسفه کانت، تنها به زبان انگلیسی، دست کم صدها جلد کتاب مفصل و مختصر نگاشته شده، با این همه یافتن کتابی مناسب برای مبتدیان، که کم‌ا و کیفاً درخور ظرف و ظرفیت دوره‌های آموزشی ما باشد کار آسانی نیست. در بسیاری از کتابهای موجود، مؤلفان بیش از آنچه در بند بیان مقصود کانت و آموزش فلسفه او باشند، به شرح و تفسیر فلسفه کانت بر حسب دیدگاههای فلسفی خود پرداخته‌اند. البته در سودمندی این قبیل شرح و تفسیرها بحثی نیست، لکن مسلم است که ورود در مباحثی که محل اختلاف است و نیز آگاهی از دیدگاههای گوناگون مربوط به یک فیلسوف هنگامی مفید است که دانشجو قبلاً به صورتی ساده و روشن از آراء و عقاید آن فیلسوف اطلاع حاصل کرده باشد.

مترجم این کتاب، که خود سالهاست در دوره‌های کارشناسی‌ارشد و دکتری دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تدریس فلسفه کانت را بر عهده دارد و پیش از این نیز کتاب معروف پروله گومناي این فیلسوف را با نام تمهیدات به فارسی برگردانده است^۱، در میان انواع کتابهای موجود به فارسی و انگلیسی که دیده و خوانده است کتاب تألیف یوستوس هارتناک^۲ را، که اینک ترجمه آن تحت عنوان نظریه معرفت در فلسفه کانت در اختیار خوانندگان قرار دارد، بیش از کتابهای دیگر مفید و مناسب تشخیص داده و غالباً همین کتاب را به عنوان نخستین کتاب در آشنایی با فلسفه نظری کانت به دانشجویان خود معرفی و تدریس کرده است. آنچه کتاب هارتناک را مناسب و ممتاز ساخته، اولاً حجم و اندازه آن است که چندان کلان نیست که نتوان آن را در یک نیمسال تدریس کرد، و ثانیاً بیان روشن و ساده مؤلف آن است. هارتناک در این کتاب آگاهانه خود را از تعقیدات و دشواریهایی که فلسفه

۱. ایمانوئل کانت، تمهیدات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول ۱۳۶۷، چاپ دوم ۱۳۷۰.

2. justus Hartnack, *Kant's Theory of Knowledge*, trans. by M. Holmes Hartshorne, Harcourt, Brace & World, Inc. New York 1967.

کانت و کتابهای او آکنده از آنهاست دور نگاه داشته و با ذکر مثالهایی مناسب به خواننده در فهم مقصود کمک کرده است. سبک نگارش وی ساده و آسان و شیواست و این سادگی به دقت مفاهیم و صحت مطالب فلسفی خدشه‌ای وارد نساخته است. مؤلف عمداً از آوردن عبارات خود کانت در متن کتاب خودداری کرده است، اما در تأیید آرای خود و برای جلب توجه خوانندگان همه جا به نوشته‌های خود کانت، بویژه کتاب معتبر و مهم نقد عقل محض وی، ارجاع داده و جای جای از آن کتاب استشهاد کرده و در پانوشت صفحات خود در بیش از نود موضع عبارات خود کانت را از نقد عقل نقل کرده است. کثرت فقرات نقل شده از نقد عقل در پانوشتهای کتاب هارتناک، از امتیازات این کتاب است و مترجم همه آن فقرات را با مراجعه به ترجمه کمپ اسمیت از کتاب کانت، که مأخذ مؤلف بوده، به فارسی برگردانده و در پایین صفحات آورده و در چند مورد نیز از خود در پانوشت صفحات توضیحی افزوده که با علامت م.ف. مشخص شده است. در دو سه فقره از نقل قول‌ها نیز مسامحه‌ای وجود داشته است که با رجوع به اصل اصلاح شده است. می‌توان گفت که مجموع همین امتیازات سبب شده تا این کتاب، که در اصل به زبان دانمارکی بوده است، به زبان انگلیسی ترجمه و در چند دانشگاه امریکا تدریس شود و به صورت کتاب درسی درآید.

اما درباره مؤلف این کتاب باید بگوییم که یوستوس هارتناک، استاد فلسفه در دانشگاه آرهوس دانمارک است و در امریکا نیز در دانشگاه کلگیت و کالج واسار و دانشگاه نیویورک تدریس کرده است. او در زمینه فلسفه کتابهای دیگری نیز تألیف کرده که از آن جمله کتاب ویتگنشتاین او سالها پیش به قلم استاد فقید مرحوم منوچهر بزرگمهر به فارسی ترجمه شده است.^۱

مترجم این کتاب از اصل دانمارکی به زبان انگلیسی، هولمز هارت شورن نیز استاد فلسفه دین و مدیر گروه فلسفه در دانشگاه کلگیت بوده که هارتناک از وی و

۱. یوستوس هارتناک، ویتگنشتاین، ترجمه منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، تهران،